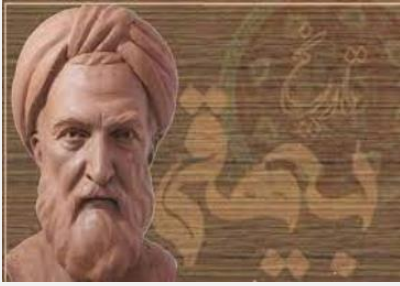


ابوالفضل بیهقی و تاریخ‌نویسی ملی

به مناسبت روز بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، تاریخ‌نگار ملی ایرانیان، نگاهی به تاریخ‌نویسی ملی در عصر زرین تمدن و اندیشه ایرانی انداخته‌ایم.



به مناسبت روز بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، تاریخ‌نگار ملی ایرانیان، نگاهی به تاریخ‌نویسی ملی در عصر زرین تمدن و اندیشه ایرانی انداخته ایم.

به گزارش ایسنا، در یادداشتی در **خبرآنلاین** آمده است: «قرون سوم و چهارم هجری قمری تمدن اسلامی دچار آن چنان گشایشی در علم و دانش شد که امروزه از آن با عنوان رنسانس اسلامی یاد می‌کنند. در آن عهد و دوران، در هر علمی نخبگان مسلمان ترک تازی می‌کردند و نام و کام می‌یافتند. ابوالفضل بیهقی در تاریخ‌نویسی، فارابی در دانش فلسفه، مسکویه رازی در حکمت عملی، ابن سینا در دانش پزشکی، ابوالقاسم فردوسی در خردنامه نویسی، خواجه نظام‌الملک در سیاست نامه نویسی، ابوریحان بیرونی در علوم طبیعی و شیخ مفید در علوم شرعی از جمله ستارگان آسمان فکر و فرهنگ ایران زمین بودند. بیهقی در میان این نامداران از مرتبه‌ای مغفول برخوردار است که شایسته مقام و موقع او در تاریخ اندیشه ایران نیست. تاریخ بیهقی، اثری سرشار از بصیرت‌های پراهیمتی است که دامنه آن تا اندیشه سیاسی و مدنی نیز کشیده می‌شود. با اینکه تاریخ بیهقی همانند برخی دیگر از نوشته‌های تاریخی، فصلی مستقل در اندیشه سیاسی ندارد اما از مهمترین متون برای فهم اندیشه سیاسی است. منتها استنباط و استخراج مفاد سیاسی این تاریخ‌نویسی کاری دشوار و طاقت فرسا است.

«جواد طباطبایی» که در پروژه تالیفی خویش به دنبال سرنخ‌ها و سرمنشاهای اندیشیدن سیاسی در ایران می‌گردد و در این مسیر به سراغ همه متونی که فصلی در اندیشه سیاسی دارند رفته است، درباره شیوه مواجهه با تاریخ بیهقی معتقد است که بر خلاف آن دسته از نوشته‌های تاریخی که در آنها فصل جداگانه‌ای در اندیشه سیاسی آمده، استفاده از این نوشته‌های تاریخی به عنوان منبع تاریخ اندیشه سیاسی آسان نیست. چرا که نیازمند طراحی و تبیین الگویی است که نباید نسبتی با الگوهای مبتنی بر شرق‌شناسی و تبعات ادبی داشته باشد. از آن رو که چنین الگویی تا اطلاع ثانوی در دست نیست، طباطبایی نیز در کارهای خود به تاریخ بیهقی که شانی برابر با شاهنامه فردوسی در عصر زرین فرهنگ ایران دارد نمی‌پردازد و از آن عبور می‌کند. البته او اشاره‌هایی در کتاب تازه منتشر شده «زوال اندیشه سیاسی در ایران» و همچنین کتاب «دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» به ابوالفضل بیهقی به عنوان نویسنده‌ای که در مسیر نگارش تاریخ پایه‌ای ایران قرار داشت می‌کند. برای طباطبایی، تاریخ پایه‌ای، تاریخ پایه‌ای، تاریخی است که در آن تکوین و تداوم آگاهی ملی مردم ایران زمین رخ می‌دهد و این مهم در طول تاریخ اندیشه ما کمیاب است و تاریخ بیهقی از این منظر یک خلاف آمد عادت است. هر چند که تاریخ پایه‌ای یک مشترک لفظی میان بیهقی و طباطبایی است و ناگفته پیدا است که ابوالفضل بیهقی با مقدمات تاریخ‌نویسی زمان خود نمی‌توانست تفسیری از تاریخ پایه‌ای که به دست دهد که بتوان آن را مبتنی بر اندیشه جدید تلقی کرد. اما طباطبایی به عنوان یک اندیشمند متجدد، به گرانیگاه ادراکی بیهقی در فهم نظریه پرداز تاریخی اشعار و اشاره دارد. چه اینکه «برخی شهودهای بیهقی چنان ژرفایی دارد که در هر دوره‌ای مرتبه‌ای و وجهی از آن می‌تواند آشکار شود.»

اهمیت بیهقی نزد طباطبایی به این خاطر است که صاحب متفاوت‌ترین رساله تاریخی پیش از آغاز دوره انحطاط تاریخی ایران زمین بوده است. رساله‌ای که اسلوب آن یکسره با دیگر رساله‌های کم‌ارزش ولی پرشمار تاریخی در آن دوره متفاوت است. امری که نهایتاً در دوران پایان عصر زرین فرهنگ ایران موجبات زوال اندیشه را فراهم آورد. به عبارت دیگر «فقدان اندیشه تاریخی عقلانی در ایران در سده‌های متاخر دوره اسلامی به ویژه با یورش مغولان که همه عناصر فرهنگی بازمانده از عصر زرین فرهنگ ایران را از میان برد، موجب شد که تاریخ‌نویسی نتواند مکان تکوین آگاهی ملی ایرانیان باشد و چنان که ابوالفضل بیهقی در آغاز دوره‌ای پرمخاطره برای تاریخ ایران گفته بود، افسانه‌پردازی برای در خواب کردن بود و نه تاریخ‌بیداری.»

اشاره طباطبایی به این بخش از تاریخ بیهقی است که می‌نویسد: «من که بوالفضل کتاب بسیار فرونگریسته‌ام خاصه اخبار و ازان التقاط‌ها کرده؛ در میانه این تاریخ چنین سخن‌ها از برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند.» بدین سان تاریخ‌نویسی بیهقی از منظر طباطبایی ناظر بر تاریخ‌بیداری به مثابه تاریخ بسط آگاهی‌یابی ملی است. اما این تاریخ‌نویسی تنها مجهز به دانش وقایع‌نگاری نیست، بلکه مسلح به سلاح نثر پارسی است. به عبارت بهتر «برای نوشتن تاریخ تنها داشتن مواد کافی نیست، هنری هم لازم است که از این مواد استفاده کند؛ یعنی انشایی که بتواند گذشته محوشده را پیش چشم آیندگان مجسم و محسوس سازد و هنر بیهقی اینجاست. در نوشته‌های قدیم کمتر کتابی است که بتواند با کهنگی زبان اینقدر برای خوانندگان خود جذب داشته باشد و هر خواننده‌ای، به شرط آشنایی با زبان، آن را با ولع و اشتیاق و بدون کسالت و ملال بخواند. هنر بیهقی اوج بلاغت طبیعی فارسی و بهترین نمونه هنر انشایی پیشینیان است که زیبایی را در سادگی می‌جسته و از تماس با طبیعت زبانی، مانند طبیعت گرم و زنده و ساده و باشکوه داشته‌اند. در کتاب بیهقی نمونه‌های مختلفی از انشا هست و قطعه‌هایی دارد که از حیث بلاغت، سند لیاقت زبان فارسی محسوب می‌شود»

به گفته «سید خلیل خطیب رهبر» بیهقی در نگارش تاریخ خود، شیوه سهل و ممتنع به کار برده و از سوی دیگر در آفرینش واژگان فارسی هنرنمایی کرده است. چه اینکه برخی از واژه‌های شیوای ساده و مرکبی که در این کتاب است، نمایان‌گر چیره‌دستی

بیهقی در نویسندگی و آگاهی او از قاعده های دستوری زبان فارسی است. آرام گونه، ابله گونه، ایمن گونه، بالاگونه، بهتر آمد، به گزین، بی اندام، بی گناه گونه، پارینه، پایاب، پایچه، پیاده گونه، پیرانه سر، پیل وار، تن آسان، جگرآور، خجل گونه، خرده مردم، خلوت گونه، دادگان، درازآهنگ، درنارسیده، دل انگیز، دیواربست، راه بیراه، رایگانگی، رنج گونه، روزینه، ریشاریش، زاد و بود، سخت سری، سرغوغا، سرهنگ شمار، شادروانک، کارنادیدگان، کم اندیشگی، گذاره، گرانمایه گونه، گردن آورتر، گرمگاه، مایه دار، متواری گاه، مرغ دل، ناچاره، نرم گونه، نوآیین، نوباوه و نوخاستگان از جمله واژه هایی است که نه تنها حلاوت خوانش تاریخ بیهقی را دوچندان می کند، بلکه نمایشی باشکوه از بنیان گذاری ترکیب اندیشه تاریخی و نثر پارسی ارائه می کند.»